**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه74 – 29/ 1/ 1397 آیه 234 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه :

استاد گرامی در جلسه گذشته تفاوت روز در حیض و صلوه مسافر را بیان کرده، به بررسی چند بحث در باره معنای حقیقی روز، شروع و پایان آن و... پرداختند. ایشان در این جلسه کلمات فقها در باره معنای یوم در احکام مختلف را بررسی می‌کنند.

بحث ما پیرامون این بود که کلمه یوم به معنای شبانه روز است یا در مقابل شب است؟ در دو مرحله بحث را دنبال می‌کنیم، یکی این که معنای حقیقی یوم چیست و دیگر این که آیا قرینه و نکته عامی که در تعیین مفاد یوم دخیل باشد وجود دارد یا نه.

**ادعای اجماع در منتهی و تذکره**

در منتهی و تذکره ادعای اجماع یا عدم خلاف شده بر این که اقل حیض ثلاثة ایام بلیالیها است. در کشف اللثام آمده است: و اعتبر فی المنتهی و التذکرة اللیالی، فاعتبر ثلاثة أیام بلیالیها کأبی علی یعنی ابن جنید و قد یفهم الإجماع من الکتابین و لعلّه غیر مراد و لا دلیل علی اللیلة الأولی. نعم ظاهر توالی الثلاثة دخول ما بینهما من اللیلتین.[[1]](#footnote-1) می‌فرماید ممکن است از عبارت منتهی و تذکره اجماع بر این که بلیالیها نیز هست برداشت شود و لعله غیر مراد. در ریاض هم به همین مطلب اشاره شده که روشن نیست از عبارت منتهی و تذکره اجماع فهمیده شود: إلّا أن یصح دعوی الإجماع المذکورة و فیها تأمل.[[2]](#footnote-2) هم‌چنین مستند[[3]](#footnote-3) و جواهر[[4]](#footnote-4) اصلاً تردید کرده‌اند که اجماعی ادعا شده باشد.

به نظر می‌رسد در اصل این که علامه در تذکره و منتهی ادعای اجماع کرده است نباید بحث کرد، بحث این است که منشأ این ادعا چیست. بعید نیست که استظهار ایشان مبنی بر این که مراد از کلمه یوم در این جور موارد یوم با لیله است، منشأ دعوای اجماع شده باشد. گاهی اجماع مستند به این است که خصوص این مسئله در کلمات اصحاب ذکر شده است و این جا قطعاً این طور نیست، چون در میان

اصحاب غیر از ابن جنید و شیخ مفید در احکام النساء - که گفتیم فقها ناظر به کلام شیخ مفید; در احکام النساء نیستند - کسی تصریح نکرده که لیالی معتبر است. تعبیر ذخیرة المعاد این چنین است: و اعلم أن ظاهر الأصحاب أنّ اللیالی معتبرة فی الثلاثة و به صرّح ابن الجنید.[[5]](#footnote-5) به ظاهر اصحاب نسبت می‌دهد که مراد از روز در این جور موارد، روز همراه با شب است، پس نباید در اصل دعوای اجماع مناقشه کرد. در جامع المقاصد فرموده است: لا ریب أن اللّیالی معتبرة فی الأیّام.[[6]](#footnote-6) تعبیر لا ریب دارد. گویا چون مطلب برایشان مسلم است یا به دلیل استظهار خود، آن را به اصحاب نسبت داده‌اند و الا مسلم است که علما به اعتبار لیالی تصریح نکرده‌اند.

**یوم در صلوة مسافر**

ما قرائنی ذکر کردیم برای این که مراد از یوم در حیض شبانه روز است و مرحوم وحید بهبهانی در صلوة مسافر هم چنین نظری دارد و می‌فرماید: الإتمام إنّما هو بنیّة إقامة عشرة أیّام تامّات بلیالیها، کلّ یوم أربعة و عشرون ساعة، لأنّ ذلک هو المتبادر فی أمثال المقام اصلاً متبادر همین 24 ساعت است. در ادامه می‌فرماید: و فی الاجتزاء بالیوم الملفّق من یومی الدخول و الخروج وجهان، أقربهما عندی الاجتزاء، لأنّه من الأفراد المتبادرة عرفا، و عدم الاجتزاء فی الاعتکاف و العدّة- لو کان- فمن مانع خارجی من إجماع أو غیره.[[7]](#footnote-7) این جا بحث لیالی متوسطه نیست. می‌فرماید مراد از یوم در امثال مقام 24 ساعت است. مخصوصاً این عبارت را آوردم که تصور نشود شب‌های میانی مراد است.

در مفتاح الکرامه در بحث صلوة مسافر می‌فرماید: و المراد بالعشرة العشرة التامّة بلیالیها کما صرّح به فی «نهایة الإحکام و الروضة» و غیرهما. و فی «التذکرة و الروض» و غیرهما عشرة أیّام تامّات فتأمّل.[[8]](#footnote-8) گویا مراد این‌ها از ایام همان ایام بلیالیها باشد و ممکن است دو عبارت با هم تنافی نداشته باشند. بعد بحث در مورد کفایت یا عدم کفایت ملفق را آورده است. در جای دیگری این قید را نیاورده

است، مثل این که خیلی واضح است که اگر عشره می‌گویند عشره تامه بلیالیها باشد. می‌فرماید: الثالث: أن یکون ترک ذلک لوضوحه و ظهوره کما ترک ذکر کون العشرة تامّة بلیالیها.[[9]](#footnote-9)

**کلام صاحب جواهر; در خیار حیوان**

در باره این مطلب در جاهای مختلف بحث شده است. من یکی دو عبارت دیگر را می‌خوانم و بعضی نکات آقایان را اشاره می‌کنم و سپس مطلبی را که به ذهن خودم می‌رسد عرض می‌کنم.

یکی از جاهایی که در مورد این مطلب بحث شده است خیار حیوان است. مرحوم صاحب جواهر در خیار حیوان عبارت قابل توجهی دارد و نسبت به این مطلب هم خیلی مبتهج است و تعریضی به مخالفین دارد. ایشان می‌فرماید: و هی ثلاثة أیام کما عرفت قال بعض الأفاضل: بلیالیها تحقیقا، لأنه الأصل فی التحدید و الظاهر دخول اللیلتین أصالة، فتدخل الثالثة، و إلا اختلف معنی الآحاد فی استعمال واحد هر سه شب داخل است نه فقط لیلتین متوسطتین. بعضی گفته‌اند لیلتین متوسطتین تبعاً داخل است، ایشان می‌فرماید اصالتاً داخل است. ظاهراً مراد از ثالثه در فتدخل الثالثه شب اول است و وقتی دو شب متوسط داخل شد چون معنای یوم آن‌ها را می‌گیرد، شب اول هم داخل می‌شود. صاحب جواهر جواب می‌دهد: و فیه نظر، لان الظاهر دخول اللیلتین المتوسطتین فی الحکم، دون الاسم، إذ لیس الیوم لغة و شرعا و عرفا إلا البیاض المقابل للیل، الا أنه لما فهم اتصال الخیار بالعقد فی جمیع أزمنة وقوعه لیلا أو نهارا إلی أن تحقق مصداق مضی ثلاثة أیام، دخل اللیلتان و غیرهما لیله متوسطه داخل است بل الظاهر دخول المنکسر من الیوم کذلک أیضا زیرا ظاهر خیار این است که از ابتدا که عقد اتفاق می‌افتد تا وقتی که سه روز کامل نگذشته است این خیار ثابت است، به خاطر اتصالی که در این جور موارد استفاده می‌شود فإذا وقع العقد مثلا ظهر یوم الخمیس، فالخیار متصل إلی أن یتحقق مصداق مضی ثلاثة أیام، و لا یکون ذلک إلا بانتهاء یوم الأحد، و هو غروب الشمس منه، و لو وقع فی أول لیلة الخمیس مثلا، فالخیار فیه إلی مضی الثلاثة اگر اول شب هم باشد آن شب حساب نیست و از اول روز حساب می‌شود، هم‌چنین اگر وسط روز هم اتفاق افتاده باشد آن بخش روز محاسبه نمی‌شود. فتدخل اللیلة فی الحکم لا فی اسم الیوم. بل هذا کاد یکون صریح‌قوله علیه السلام فی صحیح ابن رئاب «فإذا مضت ثلاثة أیام فقد وجب البیع» إذ مفهومه ان العقد علی الخیار إن لم تمض، فالمنکسر فی النهار و اللیل حینئذ داخلان فی حکم البقاء علی الخیار إلی حصول الغایة، لا فی مفهوم الأیام المنافی للغة و الشرع و

العرف، کدعوی صدق الیوم ملفق هم داخل نیست علی الملفق من یوم آخر أو من اللیل المنافیة للثلاثة أیضا، و حینئذ فالخیار فی الزیادة علی الأیام الثلاثة مستفاد من دلیل الخیار بالتقریب الذی ذکرناه فتأمل جیدا فإنه دقیق نافع فی کثیر من المقامات لم أجد من تنبه له، مع أنه بالتأمل فی المقام و غیره یمکن القطع به لمن رزقه الله تعالی اعتدال الذهن.[[10]](#footnote-10) اگر کسی این حرف را نزند کج سلیقه است.

**بیان صاحب مدارک; در اعتکاف**

ایشان می‌فرماید لم اجد من تنبه له، بله تنبه صریح ندارد ولی اشارات آن در کلمات هست به خصوص در عبارتی از مدارک که در بحث 3 روز بودن اعتکاف می‌فرماید: و الظاهر أن المراد من الأیام النهار خاصة، لأنه حقیقة اللفظ و إن دخلت اللیلتان الأخیرتان بدلیل من خارج، و به قطع المصنف فی المعتبر، قال: لأن دخول اللیالی فی الأیام لا یستفاد من مجرد اللفظ، بل بالقرائن. قبل از مدارک در معتبر نیز این مطلب آمده که لیالی متوسطه با قرائن استفاده می‌شود اما توضیح نداده که این قرائن چیست. و إلا فالیوم حقیقة ما بین طلوع الفجر إلی غروب الشمس، و اللیلة ما عدا ذلک، و استعمال أحدهما فی مسمّاه منضمّا لا یعلم بمجرد اللفظ. و حکی الشارح فی المسألة قولا بدخول اللیالی فی الأیام، و أسنده إلی العلامة و جعله أولی، و استدل علیه باستعماله شرعا فیهما فی بعض الموارد و بدخول اللیل فی الیومین الأخیرین شهید ثانی دو استدلال بیان کرده است، یکی این که استعمال شده است و دیگر این که در یومین الاخرین شب حتماً داخل است پس شب اول هم باید داخل باشد و هو استدلال ضعیف، فإن الاستعمال أعم من الحقیقة استعمال اعم از حقیقت است و دخول اللیل فی الیومین الأخیرین إنما استفید من دلیل من خارج کما ستقف علیه لا لدخولهما فی مسمّی الیوم. فعلی الأول مبدأ الثلاثة طلوع الفجر چون روشن نیست که در اعتکاف ملفق کفایت کند بحث ملفق را این جا ندارد. بنا بر این که بگوییم اعتکاف از روز شروع می‌شود مبدأ ثلاثه از روز است فتکون النیة مقارنة له أو متقدمة علیه، و علی الثانی غروب الشمس اگر گفتیم شب داخل است از غروب شمس باید محاسبه شود و احتمل بعض

الأصحاب دخول اللیلة المستقبلة فی مسمّی الیوم قول دیگر این است که شب بعدی داخل در مسمای یوم باشد و علی هذا فلا تنتهی الأیام الثلاثة إلا بانتهاء اللیلة الرابعة، و هو بعید جدا، بل مقطوع بفساده.[[11]](#footnote-11)

این استدلال که گاهی یوم در شبانه روز استعمال شده، باید این جور تقریب شود که این استعمال بلا قرینة است و تجوّز و عنایت در آن نیست. باید دید که واقعاً عنایت و مجاز احساس می‌شود یا نه. البته این استدلال از جهت دیگر ضعیف است و آن این که مسلم است که گاهی یوم در مقابل لیل استعمال می‌شود، اما حداکثر این است که بعضی وقت‌ها که یوم در معنای اعم به کار رفته نیز حقیقت باشد و در نتیجه مشترک لفظی می‌شود. وقتی مشترک لفظی باشد، این که در اعتکاف خصوص شبانه روز اراده شده باشد نیازمند دلیل است، زیرا یکی از معانی یوم، روز در مقابل شب است، اگر نگوییم منحصر در این معنا است.

**وضع تعینی**

من فکر می‌کنم نباید تردید کرد که در اصل لغت یوم در مقابل لیل است. ولی با این حال ممکن است شخصی ادعا کند که در بعضی موارد وضع تعینی پیدا کرده است. گاهی می‌گوییم من چهل بهار از عمرم می‌گذرد. چهل بهار یعنی چهل سال. آیا این جا کلمه بهار به معنای خودش است یا به معنای سال است؟ آیا کلمه بهار مشترک لفظی است بین یک فصل و کل سال؟ معنای حقیقی بهار همان فصل خاص است ولی گاهی مجازاً در معنای سال اطلاق می‌شود، به نحو اطلاق جزء بر کل.[[12]](#footnote-12) چهل بهار در دو مقام استعمال می‌شود. گاهی می‌گوید من چهل بهار از عمرم گذشته است و یک بهار به این قشنگی هنوز ندیده‌ام. این جا مشخص است که بهار به معنای واقعی خودش به کار رفته است. گاهی عنایت روی بهار نیست بلکه روی مدت عمر است و چهل بهار یعنی چهل فاصله بهار تا بهار بعدی بر من سپری شده است. جایی که تصریح می‌کند چهل بهار از عمرم گذشته است گرچه تولدش وسط پاییز است، بهار را به این علت می‌گوید که اول سال است. همین که سال از بهار شروع و به زمستان ختم می‌شود و آغاز بهار اول سال و پایان سال قبل است، ممکن است مصحح معنای ثانوی برای بهار یا مصحح تجوز در معنای بهار باشد. پس یک مثال این است که گاهی بهار مجازاً یا حقیقتاً به معنای سال به کار

می‌رود، در جایی که خصوصیت بهار برایم مهم نیست.

یک مثال هم در مسافت بزنم. در مسافت کلمه میل به کار می‌رود و این به خاطر میله‌ها و ستون‌هایی بوده است که برای تعیین مسافت قرار می‌داده‌اند. به طور مثال در راه کربلا گاهی می‌گویید کنار ستون چهارصدم بایست، این جا به فاصله کار ندارید و به خود ستون کار دارید. اما گاهی می‌گویید من چهارصد ستون حرکت کردم و می‌خواهید مسافت طی شده را تعیین کنید.

این دو استعمال با هم فرق دارد و هر دو استعمال هم وجود دارد. گاهی این دو با هم خلط شده است.

در روایات حجة الوداع پیغمبر 6 آمده است: حَتَّی انْتَهَی إِلَی الْبَیْدَاءِ عِنْدَ الْمِیلِ‏ الْأَوَّلِ فَصُفَّ لَهُ سِمَاطَانِ‏ فَلَبَّی بِالْحَجِّ.[[13]](#footnote-13) بعضی گفته‌اند پیغمبر اکرم6 یک میلی ذی الحلیفه در بیداء محرم شد. اصلاً بیداء چسبیده به ذی الحلیفه است و ذی الحلیفه سربالایی است و منتهای سربالایی بیداء است که زمین صاف می‌شده است. پیامبر 6 در منتهی الیه ذی الحلیفه که اول بیداء بوده محرم شده است. اولین میلی که گذاشته شده بوده اول بیداء بوده است و اول بیداء آخر ذی الحلیفه است. میل در این جا یعنی میله و ستونی که آن جا بوده است نه به معنای مسافت یک میلی. بین میل به معنای یک میلی ذی الحلیفه یا میلی که آخر ذی الحلیفه است خلط شده است و این خلط اشتباهاتی را ایجاد کرده است. حرف‌هایی در مورد این مطرح شده است که چگونه پیغمبر6 در یک میلی ذی الحلیفه احرام بسته است در حالی که احرام باید در ذی الحلیفه باشد. گفته‌اند احرامش را در ذی الحلیفه بسته است و آن جا جهر به تلبیه دارد. بحث‌های خاصی کرده‌اند در حالی که اصلا احرام پیغمبر همان جا بوده و چون سر بالایی بوده است، پیغمبر برای این که بالا قرار بگیرند و همه جمعیت ببینند که حضرت چه طوری محرم می‌شوند در منتهی الیه سر بالایی که اشراف به جمعیت داشته‌اند احرامشان را بسته‌اند.

میل مشترک لفظی است و دو معنا دارد. معنای اصلی آن ستون است و ستون را برای این گذاشته‌اند که مسافت‌ها را تعیین کنند. معنای دومش به تبع معنای اول ایجاد شده است. وقتی من می‌گویم پنج میل رفتم یعنی مسافتی را که از این میل تا میل بعدی است رفته‌ام. به خاطر کثرت استعمال در جایی که مراد مسافت است، میل در مسافت اطلاق شده است. بعید هم نیست که میل بر مسافت بین المیلین وضع تعیّنی پیدا کرده باشد که طبیعتاً اگر میل هم نکاشته باشند این هست. الآن می‌گویید قدر مسافت ثمانیه امیال است. مراد از ثمانیه امیال میل نیست و معنای مجازی هم نیست بلکه معنای حقیقی است،

ولی حقیقی ثانوی یعنی حقیقی‌ای است که به تبع حقیقی اول ایجاد شده است.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. کشف اللثام، فاضل هندی، ج2، ص67. و اعتبر في المنتهى و التذكرة الليالي، فاعتبر ثلاثة أيام بلياليها كأبي علي، و قد يفهم الإجماع من الكتابين، و لعلّه غير مراد، و لا دليل على الليلة الأولى. نعم ظاهر توالي الثلاثة دخول ما بينهما من الليلتين. [↑](#footnote-ref-1)
2. ریاض المسائل، سید علی طباطبایی، ج1، ص256. ثمَّ على المختار هل يعتبر الثلاثة أيام بلياليها؟ كما عن الإسكافي و المنتهى و التذكرة، مع دعوى فهم الإجماع عليه منهما. أم يكفي ما عدا الليلة الأولى؟ كما احتمله بعض المحقّقين، و لعلّه الظاهر من النص، إشكال، و إن كان الأخير لا يخلو عن قوة، إلّا أن يصح دعوى الإجماع المذكورة، و فيها تأمل. [↑](#footnote-ref-2)
3. مستند الشیعة، احمد بن محمدمهدی نراقی، ج2، ص395. ثمَّ هل يعتبر الثلاثة بلياليها كما عن الإسكافي، و المنتهى، و التذكرة؟ أم يكفي ما عدا الليلة الأولى كما احتمله بعض المحقّقين؟ ظاهر الدليل: الثاني، لصدق الثلاثة أيام، بل لو لا عدم الخلاف في دخول الليلتين فيها لكان الاقتصار على النهار خاصة محتملا.و لو رآه أوّل الليلة الأولى لم ينقص لأجله من الثلاثة أيام شيء البتة.و الظاهر عدم الخلاف في كفاية اليوم الملفّق هنا، فلو رأى أول الظهر من الأول تمّت الثلاثة بأول الظهر من الرابع و لم يتوقّف على تمامه، فتأمّل. [↑](#footnote-ref-3)
4. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج3، ص158. ثم الظاهر انه لا عبرة بالليلة الأولى و الثالثة في صدق الثلاثة، كما في سائر مقامات التحديد بنحو ذلك في أكثر الحيض و أقل الطهر و الاعتكاف و الإقامة و نحوها، و اختاره جماعة من متأخري المتأخرين، و لعل ما في المنتهى و التذكرة من ان الأقل ثلاثة أيام بلياليها، بل في الثاني انه لا خلاف فيه بين فقهاء أهل البيت : ليس خلافا فيما نحن فيه و ان حكاه بعضهم عنهما هنا. [↑](#footnote-ref-4)
5. ذخیرة المعاد، محقق سبزواری، ج1، ص63. و اعلم أن ظاهر الأصحاب أنّ الليالي معتبرة في الثلاثة و به صرّح ابن الجنيد قال الشارح الفاضل و قد صرّح بدخولها في بعض الأخبار و في عبارة بعض الأصحاب و هي أي العشرة أقل الطهر لا أعلم خلافا في ذلك بين الأصحاب و نقل الاتفاق جماعة منهم. [↑](#footnote-ref-5)
6. جامع المقاصد فی شرح القواعد، عاملی، کرکی، محقق ثانی، علی بن حسین، ج1، ص287. اتفق الأصحاب كلّهم على أن أقل الحيض ثلاثة أيّام، كما اتفقوا على أن أكثره عشرة، فلو نقص عن ذلك فليس بحيض قطعا، و الأخبار في ذلك كثيرة جدّا، و لا ريب أن اللّيالي معتبرة في الأيّام، إمّا لكونها داخلة في مسمّاها أو تغليبا، و قد صرّح بدخولها في بعض الأخبار من طرق العامة، و في عبارة بعض الأصحاب، و ادّعى المصنّف الإجماع على ذلك في المنتهى. [↑](#footnote-ref-6)
7. مصابیح الظلام، وحید بهبهانی، ج2، ص250. الإتمام إنّما هو بنيّة إقامة عشرة أيّام تامّات بلياليها، كلّ يوم أربعة و عشرون ساعة،لأنّ ذلك هو المتبادر في أمثال المقام.فلو نقصت- و لو قليلا- بقي التقصير بحاله، استصحابا للحالة السابقة و للعمومات، مع احتمال كفاية الناقص بمثل نصف ساعة أو دقيقة، لإطلاق لفظ عشرة أيّام عليه جزما، لكنّه ضعيف، لأنّ المعتبر هو المتبادر، لا ما يطلق عليه اللفظ، و إن كان الإطلاق في غاية الكثرة، كإطلاق العامّ على الخاصّ و أمثاله.و في الاجتزاء باليوم الملفّق من يومي الدخول و الخروج وجهان، أقربهما عندي الاجتزاء، لأنّه من الأفراد المتبادرة عرفا، و عدم الاجتزاء في الاعتكاف و العدّة- لو كان- فمن مانع خارجي من إجماع أو غيره. [↑](#footnote-ref-7)
8. مفتاح الکرامه، سید جواد حسینی عاملی، ج10، ص473. و المراد بالعشرة العشرة التامّة بلياليها كما صرّح به في «نهاية الإحكام و الروضة» و غيرهما. و في «التذكرة و الروض» و غيرهما عشرة أيّام تامّات فتأمّل. و في «الذكرى و البيان و الكفاية و المصابيح» أنّ بعض اليوم لا يحسب بيوم كامل. و في «الحدائق» لا خلاف و لا إشكال في أنّ بعض اليوملا يحسب بيوم كامل و إن كان النقصان يسيراً. [↑](#footnote-ref-8)
9. مفتاح الکرامه، سید جواد حسینی عاملی، ج10، ص600. و من هنا يعلم حال مؤاخذة الشهيد الثاني للشيخ و مَن وافقه من أنّ كلامهم مطلق و مشكل و كان الواجب أن يقيّدوه بما إذا خرج بعد الصلاة تماماً، فإنّه يجاب عن ذلك بوجوه:الأوّل: أنّ فرض المسألة في كلامهم فيمن أتى مكّة شرّفها اللّه تعالى حاجّاً، و من المعلوم أنّه لا ينوي الإقامة فيها عشراً إلّا إذا علم إتمامها قبل زوال يوم التروية، لأنّه لا بدّ و أن يخرج فيه إلى عرفة.الثاني: أنّه يحتمل أن يكون ذلك من الشيخ بناءً على ما يظهر منه من عدم اشتراط الصلاة تماماً كما عرفت.الثالث: أن يكون ترك ذلك لوضوحه و ظهوره كما ترك ذكر كون العشرة تامّة بلياليها و نحو ذلك. [↑](#footnote-ref-9)
10. جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج23، ص30. لكن عن بعضهم سقوط الخيار به أيضا بل مال إليه في المسالك، و لعله للإطلاق و ارادة التنزيل منزلة الرضا في السقوط شرعا، لا أنه كاشف عنه، و إلا لم يتم في مشكوك الحال فضلا عن معلوم العدم، اللهم إلا أن يقال أن الشرع كاشف عن العرف، فيتبع فيما لم يعلم عدمه، بل ذلك هو الموافق لأصلي الخيار و اللزوم؛ و ستسمع إنشاء الله تمام البحث فيه من الاحكام.و يسقط أيضا بانقضاء المدة و هي ثلاثة أيام كما عرفت قال، بعض الأفاضل:بلياليها تحقيقا، لأنه الأصل في التحديد، و الظاهر دخول الليلتين أصالة، فتدخل الثالثة، و إلا اختلف معنى الآحاد في استعمال واحد، و فيه نظر، لان الظاهر دخول الليلتين المتوسطتين في الحكم، دون الاسم، إذ ليس اليوم لغة و شرعا و عرفا إلا البياض المقابل لليل، الا أنه لما فهم اتصال الخيار بالعقد في جميع أزمنة وقوعه ليلا أو نهارا إلى أن تحقق مصداق مضي ثلاثة أيام، دخل الليلتان و غيرهما، بل الظاهر دخول المنكسر من اليوم كذلك أيضا. فإذا وقع العقد مثلا ظهر يوم الخميس، فالخيار متصل إلى أن يتحقق مصداق مضى ثلاثة أيام، و لا يكون ذلك إلا بانتهاء يوم الأحد، و هو غروب الشمس منه، و لو وقع في أول ليلة الخميس مثلا، فالخيار فيه إلى مضى الثلاثة، فتدخل الليلة في الحكم لا في اسم اليوم. بل هذا كاد يكون صريحقوله عليه السلام في صحيح ابن رئاب «فإذا مضت ثلاثة أيام فقد وجب البيع»إذ مفهومه ان العقد على الخيار إن لم تمض، فالمنكسر في النهار و الليل حينئذ داخلان في حكم البقاء على الخيار إلى حصول الغاية، لا في مفهوم الأيام المنافي للغة و الشرع و العرف، كدعوى صدق اليوم على الملفق من يوم آخر أو من الليل المنافية للثلاثة أيضا، و حينئذ فالخيار في الزيادة على الأيام الثلاثة مستفاد من دليل الخيار بالتقريب الذي ذكرناه- فتأمل جيدا فإنه دقيق نافع في كثير من المقامات لم أجد من تنبه له، مع أنه بالتأمل في المقام و غيره يمكن القطع به لمن رزقه الله تعالى اعتدال الذهن. [↑](#footnote-ref-10)
11. مدارک الاحکام، محمد بن علی موسوی عاملی، ج6، ص317. و الظاهر أن المراد من الأيام النهار خاصة، لأنه حقيقة اللفظ و إن دخلت الليلتان الأخيرتان بدليل من خارج، و به قطع المصنف في المعتبر، قال: لأن دخول الليالي في الأيام لا يستفاد من مجرد اللفظ، بل بالقرائن، و إلا فاليوم حقيقة ما بين طلوع الفجر إلى غروب الشمس، و الليلة ما عدا ذلك، و استعمال أحدهما في مسمّاه منضمّا لا يعلم بمجرد اللفظ. و حكى الشارح في المسألة قولا بدخول الليالي في الأيام، و أسنده إلى العلامة و جعله أولى، و استدل عليه باستعماله شرعا فيهما في بعض الموارد، و بدخول الليل في اليومين الأخيرين. و هو استدلال ضعيف، فإن الاستعمال أعم من الحقيقة، و دخول الليل في اليومين الأخيرين إنما استفيد من دليل من خارج كما ستقف عليه، لا لدخولهما في مسمّى اليوم. فعلى الأول مبدأ الثلاثة طلوع الفجر، فتكون النية مقارنة له أو متقدمة عليه، و على الثاني غروب الشمس.و احتمل بعض الأصحاب دخول الليلة المستقبلة في مسمّى اليوم. و على هذا فلا تنتهي الأيام الثلاثة إلا بانتهاء الليلة الرابعة، و هو بعيد جدا، بل مقطوع بفساده. [↑](#footnote-ref-11)
12. پاسخ سؤال: کنایه یعنی چه؟ یعنی میخواهید بگویید چون چهل بهار از عمرم گذشته است لازمهاش این است که چهل سال داشته باشم؟ چنین لازمهای وجود ندارد. توضیح خواهم داد. [↑](#footnote-ref-12)
13. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج4، ص245. فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ 6 فِي أَرْبَعٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى ذِي الْحُلَيْفَةِ زَالَتِ الشَّمْسُ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى الْمَسْجِدَ الَّذِي عِنْدَ الشَّجَرَةِ فَصَلَّى فِيهِ الظُّهْرَ وَ عَزَمَ بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ خَرَجَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْبَيْدَاءِ عِنْدَ الْمِيلِ‏ الْأَوَّلِ فَصُفَّ لَهُ سِمَاطَانِ‏ فَلَبَّى بِالْحَجِّ مُفْرِداً وَ سَاقَ الْهَدْيَ سِتّاً وَ سِتِّينَ أَوْ أَرْبَعاً وَ سِتِّينَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَّةَ فِي سَلْخِ أَرْبَعٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاط... [↑](#footnote-ref-13)